

پرتقال!

ایست!

حیوان
خانگی
گندهی



● تونی راس ● مسعود ملک یاری





سرشناسه: راس، تونی، ۱۹۳۸ - م.

Ross, Tony

عنوان و نام پدید آور: حیوان خانگی گنده‌ی ریتا! / نویسنده و تصویرگر تونی راس؛ مترجم مسعود ملک‌یاری

مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۲۷ ص. مصور (رنگی): ۲۲×۲۹ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۰۸۳-۳

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: Rita's Rhino, 2015

موضوع: داستان‌های تخیلی

موضوع: Fantastic Fiction

موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی)

موضوع: Children's stories, English

موضوع: کرگدن‌ها -- داستان

موضوع: Rhinoceroses -- Fiction

شناسه‌ی افزوده: ملک‌یاری، مسعود، ۱۳۵۹ - مترجم

رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۶ ح ۱۸۶ ر ۱۳۰ د ۱

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۴۹۳۴۳۵۷



انتشارات پرتقال

حیوان خانگی گنده‌ی ریتا!

نویسنده و تصویرگر: تونی راس

مترجم: مسعود ملک‌یاری

ویراستار: سارا مطلوب

مدیر هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: مهدیه عصارزاده

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / مهدیه عصارزاده - سحر احدی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۰۸۳-۳

نوبت چاپ: اول - ۹۶

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی و چاپ: شهرپور

صحافی: صحافی علی

قیمت: ۱۹۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com



ریتا حیوان خانگی می خواست، ولی مادرش گفت: «نه! آنها بدبو و پر خورند.
مدام باید دنبالشان راه بیفتی و تمیز کاری کنی و ببری شان گردش.»
ریتا گفت: «خودم همه ی کارهایش را می کنم. لطفاً!»
مادرش گفت: «خیلی خب! فقط یکی که خیلی جمع و جور باشد.»

چند روز بعد، مادر ریتا یک شیشه‌مربا به او داد و گفت:
«بیا، این هم کک کوچولویت، هارولد.»
ریتا غرولند کرد: «ای بابا! حتی نمی‌توانم ببینمش.»



عمو اریک بچه‌قورباغه‌ای به دستش داد و گفت: «قورباغه‌ها حیوانات خانگی شگفت‌انگیزی‌اند.
بعضی وقت‌ها اگر بوسشان کنی، به شاهزاده تبدیل می‌شوند.»
ریتا با اخم و تخم گفت: «من شاهزاده نمی‌خواهم. حیوان خانگی می‌خواهم.»



ریتا تصمیم گرفت خودش یک حیوان خانگی دست و پا کند. برای همین به باغ وحش رفت.
همین که به قفس کرگدن رسید، باران گرفت.
کرگدن غرغرکنان درآمد که: «از باران متنفرم.»



ریتا ازش پرسید: «می‌خواهی با من به خانه‌مان بیایی؟ آنجا خشک است.»
کرگدن، همین‌طور که به‌زور از لای میله‌های قفسش رد می‌شد، گفت: «بله. خیلی هم ممنون.»



ریتا کلاهش را سر کرگدن گذاشت و کتتش را هم روی او انداخت
تا نگهبان باغ وحش او را نشناسد...

